

## عدالت اجتماعی به مثابه سنگ بنای پایداری دستاوردهای انقلاب دانایی

فرشاد مومنی\*

تاریخ پذیرش: ۸۶/۵/۱۵

تاریخ دریافت: ۸۶/۴/۴

### چکیده:

از دوره انقلاب صنعتی تاکنون به صورت فزاینده‌ای مسئله عدالت اجتماعی به عنوان یک متغیر مهم و سرنوشت‌ساز برای پیشبرد امر توسعه ملی مطرح شده است هر اندازه که به سال‌های اخیر نزدیک‌تر می‌شویم گستره و عمق توافق بر سر اهمیت عدالت اجتماعی در میان اقتصاددانان افزایش می‌یابد. دوره زمانی سه دهه اخیر نیز دورانی است که از آن با عنوان موج سوم انقلاب صنعتی نام برده شده است مهمترین مؤلفه این موج جدید عبارت از وارد شدن دانایی در تابع تولید و ظهور توابع تولید با بازدهی صعودی است. همزمان با این پدیده تحولات شگرفی نیز در زمینه قواعد بازی اقتصادی در حال رخ دادن است که مهمترین مؤلفه آن عبارت از؛ جایگزینی متغیرها و مؤلفه‌های نرم با مؤلفه‌های سخت در فرایند توسعه ملی است. ضمن آنکه پدیده ادغام بزرگ میان غول‌های بزرگ تولیدکننده در مقیاس جهانی نیز در این دوره افزایشی چشمگیر پیدا کرده است.

این مقاله با رویکردی توصیفی - تحلیلی نشان می‌دهد که هر یک از تحولات سه‌گانه مورد اشاره به گونه‌ای نمایانگر افزایش چشمگیر نابرابری‌ها در عصر دانایی می‌باشد. همچنین نشان داده شده است که به واسطه گسترش و تعمیق نابرابری‌ها مسئله تنظیم‌گری در مقیاس کشورهای پیشرفته از اهمیت خارق‌العاده‌ای برخوردار شده و از همین رو، نهادها به مثابه قاعده بازی و مهمترین ابزار تنظیم نظام‌های اقتصادی - اجتماعی در مرکز توجه نظریه‌پردازان توسعه قرار گرفته‌اند. به همین خاطر، مقاله چنین نتیجه می‌گیرد که با محوریت مسئله عدالت اجتماعی در عصر دانایی پایداری دستاوردهای انقلاب دانایی وابستگی شدیدی به نوع نگرش به مسئله عدالت اجتماعی و نحوه تنظیم بازدهی صعودی، رقابت نابرابر و قواعد جدید بازی خواهد داشت.

## مقدمه

از دوران رنسانس تاکنون تمدن بشری در معرض فراز و فرودهای بسیار عظیمی از نظر طرز تلقی‌های موجود درباره رابطه میان عدالت اجتماعی و عملکرد اقتصادی بوده است.

این فراز و فرودها از مسلم انگاشتن ضرورت نابرابری و اعمال انواع فشارها بر بخش‌های وسیعی از جمعیت تا تصور ضدیت آشکار میان سمت‌گیری‌های معطوف به عدالت اجتماعی با هرگونه پیشرفت و انباشت سرمایه‌های انسانی و مادی تاقائل شدن به یک رابطه ابرتعیین‌کننده میان روندهای فقر و نابرابری با نحوه عملکرد اقتصادی را شامل می‌شود. اگر اقتصاددانان کلاسیک را به عنوان کسانی در نظر بگیریم که جمع‌بندی نسبتاً جامعی از دستاوردهای دوران رنسانس به بعد را مبنای نظریه‌پردازی خود قرار داده بودند، روشن‌ترین بیان‌ها در زمینه رابطه میان عدالت اجتماعی و عملکرد آن را می‌توان در اندیشه مالتوس جستجو نمود، آنجا که وی در تبیین نظریه جمعیت اقتصاددانان کلاسیک تصریح می‌کند که هر چیزی شرایط تهیدستان را تغییر دهد آنها را به داشتن فرزند بیشتر تشویق خواهد کرد و به این ترتیب منشأ افزایش چشمگیر تعداد تهیدستان خواهد شد بدون آنکه ثروت بیشتری پدید آید. (مالتوس<sup>۱</sup>، ۹۷: ۱۹۷۰)

او در ادامه می‌افزاید؛ هرگونه اقدام به منظور ایجاد دگرگونی‌های بنیادی و در راستای بهبود بخشیدن به شکل و ساختار کلی جامعه یا به عبارت دیگر، هرگونه تلاش برای اصلاح کلی و ارادی شرایط طبقات پایین باطل و مردود بوده و ما را به صورت یک عامل بازدارنده از پیشرفت‌های قابل حصول که براساس ظرفیت‌های جامعه قابل دستیابی است تبدیل خواهد کرد.

نظریه‌پرداز بزرگ نیمه قرن بیستم، ای.اچ. کار، در بیان طرز تلقی‌های حاکم بر اندیشه کلاسیک‌ها از قول ایشان نقل می‌کند که بر این باور هستند که گرسنگی انگیزه‌ای است که بر محدودیت‌های قانونی رجحان فوق‌العاده دارد، چرا که محدودیت‌های قانونی با دردسرهای فراوان و قهر و سروصدا همراه است و بنابراین می‌تواند منشأ سوء تفاهم گردد. حال آنکه گرسنگی از مزایایی همچون آشتی‌پذیری، سکوت و تحمل فشار مداوم برخوردار است و از این رو، طبیعی‌ترین انگیزه برای صنعت و کار به شمار می‌رود (کار<sup>۲</sup>، ۴۲: ۱۹۵۱).

از این روست که قانون مفرغی دستمزد و قرار دادن سطح اجرت به میزان بخور و نمیر از دیدگاه کلاسیک‌ها توجیه می‌شود و این همان بیانی است که سال‌ها قبل «برنارد مندویل» که از جمله رهبران معنوی و فکری اقتصاددانان کلاسیک محسوب می‌شود، در کادری فراققتصادی مورد تأکید قرار داده بود. او در کتاب «داستان زنبورها» آشکارا نوشته بود که برای آنکه جامعه و مردم در شرایط متوسط خوشبخت و راحت باشند، لازم است شمار کثیری از آنها در «جهل» و «فقر» باقی بمانند. ماندویل تصریح می‌کند؛ از جنبه اقتصادی نگاه داشتن اکثریت مردم در جهل نقش حلقه تکمیلی قانون مفرغی دستمزد را برعهده گرفته و منشأ پایداری دسترسی به نیروی کار ارزان خواهد گردید و به این ترتیب، در مقیاس ملی موجب تفوق یک کشور بر همسایگانش خواهد شد (ماندویل<sup>۳</sup>، ۲۹۴: ۱۹۷۰). چنین رویکردی به مسئله عدالت اجتماعی و جایگاه و منزلت انسان‌های فقیر منشأ واکنش‌های گسترده، خشونت‌آمیز و پرخسارت گروه‌های وسیعی از جمعیت شد و این مسئله یعنی ناپایداری و خشونت علاوه بر آنکه مدت زمان طولانی استمرار یافت به لحاظ فکری منشأ ظهور اندیشه مارکسیسم در اروپا گشت.

مارکس با واکاوی شرایط اجتماعی اروپا به روشنی نشان داد که ادامه وضعیت مزبور سرنوشتی جز مرگ محتوم سرمایه‌داری را به دنبال نخواهد داشت. از طرف دیگر، گروه‌های ذی‌نفع در جامعه سرمایه‌داری نیز اندک‌اندک دریافتند که قطبی کردن جامعه به همان اندازه که برای فقرا شکنندگی و فشارهای مافوق طاق‌ت به همراه دارد، به اعتبار نحوه واکنش فقرا به شرایط خود می‌تواند حیات ثروتمندان و سرمایه‌داران را نیز با چالش روبرو سازد.

لستر تارو، اقتصادشناس بزرگ معاصر، در کتاب ارزشمند آینده سرمایه‌داری در راستای تشریح هوشمندی‌های به موقع استراتژی‌های سرمایه‌داری اظهار می‌دارد؛ این اعتراضات و ناآرامی‌های اجتماعی که در راستای برهم زدن بساط منافع مستقر در وضع موجود شکل گرفته بود به واسطه برخورد هوشمندانه ثروتمندان و سرمایه‌داران خود به عاملی برای ادامه بقاء و رشد سرمایه‌داری تبدیل گردید وی می‌نویسد: «ثروتمندان زیرک‌تر از آن بودند که مارکس تصور می‌کرد. آنان دریافتند که ادامه بقاء درازمدتشان به این بستگی دارد که شرایط انقلابی را از بین ببرند و همین کار را کردند. در آلمان یک اشراف‌زاده محافظه‌کار به نام بیسمارک، در دهه ۱۸۸۰، پرداخت مستمری به سالمندان و نظام بهداشت و درمان عمومی را ابداع کرد. چرچیل، فرزند یک دوک انگلیسی در سال ۱۹۱۱، نخستین

بیمه بیکاری را به راه انداخت. روزولت، رئیس جمهور اشراف زاده، نظام تأمین اجتماعی را طراحی کرد که سرمایه داری را از سقوط آن در آمریکا نجات داد. اگر سرمایه داری مورد تهدید قرار نگرفته بود، هیچ یک از این پدیده های تأمینی و رفاهی شکل نگرفته بود.» (تارو، ۲۰۱۳۷۶)

به فاصله اندکی پس از اصلاحات اجتماعی ذکر شده توسط تارو، جان مینارد کینز در مقاله ای پایان عمر اقتصاد آزاد را اعلام کرد و سپس در سال های میانی دهه ۱۹۳۰، با انتشار کتاب نظریه عمومی به صورت روشمند نشان داد که برای مصون نگه داشتن جامعه از فراز و فرودهای بحرانی در حوزه اقتصاد، معنی دار کردن و قابل تحقق ساختن تقاضاهای انباشته اما بدون پاسخ فقرا که وی از آن با عنوان تقاضای مؤثر یاد کرده بود، یگانه راه علاج است و این به معنای ضرورت اقدامات مداخله جویانه دولت در جهت ایجاد تعادل و توازن نسبی در سطوح درآمدی گروه های اجتماعی و گسترش چشمگیر طبقات متوسط است.

هنگامی که مستعمرات سابق یکی پس از دیگری از طریق مبارزات آزادی بخش به استقلال سیاسی دست یافته و از بند استعمار رها شدند در جستجوی راهی برای جبران زمان از دست رفته و رسیدن به قافله پیشرفته ها برآمدند و به واسطه محدودیت های چشمگیر نظری برای حل و فصل مسئله عقب ماندگی در کشورهای خود، یکی از طنزهای تلخ تاریخ را رقم زدند. به این ترتیب که علیرغم نقش چشمگیر اقتصاد کینزی در نشان دادن ضرورت و اهمیت برقراری تعادل و توازن نسبی در میان گروه ها و طبقات اجتماعی در کشورهای صنعتی هنگامی که همین رویکرد به منظور ارائه تبیین ها و تجویزهایی برای کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار گرفت، با این توجیه که مسئله اساسی این کشورها نسبت اندک پس اندازهای انباشته شده است راه نجات پیشنهادی برای ایشان به شکل ضرورت گسترش و تعمیق نابرابری ها ترسیم گردید. به لحاظ تئوریک توجیه ارائه شده برای این مسئله عبارت از آن بود که چون میل نهایی به مصرف در گروه های ثروتمند و پردرآمد کمتر از میل نهایی به مصرف در گروه های فقیر می باشد، برای تجهیز پس انداز بیشتر در مقیاس ملی چاره ای جز این نیست که میزان پاداش دهی اقتصادی به گونه ای طراحی گردد که بخش اعظم هر واحد جدید درآمد ایجاد شده نصیب گروه های پردرآمدتر گردد تا به این ترتیب، امکان تجهیز پس انداز و تسریع دستیابی به اهداف توسعه فراهم گردد.

ثمره عملی چنین رویکردی در مقیاس کشورهای در حال توسعه نیز چیزی چندان فراتر از تجربه قرن نوزدهم اروپا نبود. به این معنا که ناآرامی‌ها و کودتاها و شورش‌های کوچک و بزرگ اجتماعی یکی پس از دیگری گریبان کشورهای تازه استقلال یافته و در حال توسعه را گرفت. ادبیات توسعه مشحون از شواهدی است که به تعبیر میردال، اقتصادشناس بزرگ سوئدی و برنده جایزه نوبل، اینگونه از آن یاد شده است:

«نابرابری و روند فزاینده آن کوهی عظیم از مشکلات و موانع به وجود آورد. در نتیجه به عنوان شرط لازم برای تسریع توسعه معکوس کردن این روند و فراهم کردن برابری بیشتر فوریت یافت.» (میردال، ۱۳۵۵: ۷۳)

به عنوان ارائه یک جمع‌بندی از این قسمت باید به مطالعه درخشان جیوانی کورنیا استناد جست که در سال ۱۹۹۹ به سفارش مؤسسه جهانی پژوهش‌های اقتصاد توسعه وابسته به سازمان ملل متحد انجام شده است موضوع مطالعه وی ارزیابی تجربیات توسعه در قرن بیستم و ارائه چشم‌اندازی برای قرن بیست و یکم است. این مطالعه که هم ناظر بر تجربیات کشورهای پیشرفته صنعتی و هم در برگیرنده تجربه کشورهای در حال توسعه است نشان می‌دهد که فقر و نابرابری به اشکال گوناگون و پیچیده‌ای با روندهای توسعه‌نیافتگی رابطه برقرار می‌کند. به این ترتیب که در مقیاس خرد تشدید نابرابری‌ها منشأ کاهش شدید انگیزه‌های کار و افزایش چشمگیر هزینه نظارت بر نیروی کار می‌شود. همچنین با افزایش نابرابری‌ها از یکسو به واسطه افزایش چشمگیر نرخ انصراف از تحصیل در مقیاس ملی شاهد کاهش معنی‌دار نرخ تشکیل سرمایه انسانی خواهیم بود. ضمن آنکه به طور همزمان شاهد روندی پارادوکسیکال در دسترسی به کالاهای ضروری و کالاهای تجملی خواهیم بود. به این ترتیب که با تشدید نابرابری‌ها به موازات کاهش شدید دسترسی به کالاهای ضروری عرضه کالاهای تجملی افزایش قابل توجهی پیدا خواهد کرد. در سطح کلان نیز مطالعه مزبور به رابطه معنی‌دار میان تشدید روندهای نابرابری با شدت یافتن بی‌ثباتی اقتصاد کلان، اجتناب‌ناپذیری مواجهه با بحران بدهی‌های خارجی و افزایش چشمگیر روند انصراف سرمایه‌گذاران خارجی اشاره کرده است.

در افق‌های زمانی میان مدت و بلندمدت نیز الگوی نابرابر توزیع دارایی‌های مولد منشأ کند شدن آهنگ رشد تولید، تشدید تخریب محیط زیست و بالاخره افزایش نرخ باروری و تولید مثل خواهد شد که این مورد آخر به مثابه سرچشمه یک دور باطل تشدیدکننده همه

روندهای پیشین عمل خواهد کرد (کورنیا<sup>۴</sup>، ۱۷، ۱۶: ۱۹۹۹). به این ترتیب، ملاحظه می‌شود هرچه به سال‌های پایانی قرن بیستم نزدیک می‌شویم نقش و جایگاه عدالت اجتماعی و ضرورت برخورد فعال با همه انواع نابرابری‌ها به مثابه یک متغیر ابرتعیین‌کننده خود را ظاهر می‌سازد.

### انقلاب دانایی

آنچه که به عنوان انقلاب دانایی مطرح شده و در قالب مفاهیمی مانند اقتصاد مبتنی بر دانایی یا جامعه مبتنی بر دانایی یا توسعه مبتنی بر دانایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، از جهاتی می‌تواند شبهه‌برانگیز باشد. به این معنا که هنگامی که ما سخن از عصر دانایی به میان می‌آوریم گویی پذیرفته‌ایم که در دوران‌های گذشته اقتصادها و جوامع مبتنی بر دانایی نبوده‌اند. در حالی که می‌دانیم که در همه ادوار تاریخی همواره علم نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشرفت جوامع داشته است و جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن با تکیه بر جهل پیشرفتی اتفاق افتاده باشد.

بنابراین، از این زاویه باید توجه داشته باشیم که عصر دانایی در برابر عصر غیردانایی یا عصر جهل و نادانی قرار نمی‌گیرد بلکه در اینجا سخن بر سر یک نقطه عطف تاریخی مهم است که روند تحولات علمی فنی در معرض یک دگرگونی بنیادی قرار گرفته و این نقطه عطف است که از آن با عنوان انقلاب دانایی نام برده می‌شود. بحث بر سر این است که برخلاف روندهایی که از آغاز تمدن بشری تاکنون مشاهده شده و در آن پیشرفت‌های تکنولوژیک عمدتاً کمک کار یا جایگزین دست و بازوی انسان‌ها می‌شده‌اند، در اثر انقلاب‌های اطلاعاتی و الکترونیکی ما با شرایطی روبرو شده‌ایم که در آن پیشرفت‌های جدید تکنولوژیک کمک‌کار یا جایگزین مغز انسان‌ها می‌شوند.

به این ترتیب، با وارد شدن دانایی در تابع تولید ما با شرایطی روبرو می‌شویم که از آن با عنوان صعودی شدن بازدهی نام برده می‌شود و اینچنین است که عصر دانایی عصری است که در آن عمر توابع تولید یا بازدهی ثابت نسبت به مقیاس به صورت روزافزون به سر می‌آید و دوران بازدهی صعودی فرا می‌رسد. در ادبیات اقتصاد مرسوم بحث‌های گسترده‌ای درباره پیچیدگی‌های بازار دانش و ناکارآمدی تبیین‌های مبتنی بر آموزه‌های سنتی اقتصاد در مورد آن مطرح شده است که در اینجا از تکرار آنها خودداری می‌شود و

تنها به دو خصلت مهم دانایی اشاره می‌شود که روی بازدهی صعودی تأثیر دارد. این دو خصلت عبارتند از؛ استثناپذیری نسبی دانش و غیررقابتی بودن نسبی آن و هنگامی که این دو ویژگی با ویژگی‌های ذاتی دانش که همانا خصلت‌های تراکمی و تصاعدی و خودافزایی آن است ترکیب می‌شوند شرایط جدیدی را فراهم می‌سازند که باید به درستی شناخته شود و هر جامعه‌ای که بتواند نسبت خود را با این شرایط جدید به درستی تعریف کند می‌تواند در معرض دستاوردهای خارق‌العاده این عصر قرار گیرد.

در ادبیات اقتصاد مرسوم کالا‌های عمومی را به این اعتبار از کالا‌های معمولی تفکیک می‌کنند که کالا‌های معمولی هم رقابت‌پذیر و هم استثناپذیر هستند و از این رو، به سهولت می‌توانند از طریق بخش خصوصی تأمین و عرضه گشته و تابع مقتضیات بازاری باشند، اما در مورد کالا‌های عمومی بحث بر سر این است که با ورود افراد جدید رقابتی میان آنها در نمی‌گیرد و عرضه آن را نیز تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. به همین خاطر است که مصرف‌فرد جدید وارد شده موجب کاهش مصرف دیگران نشده و به تعبیر فنی هزینه نهایی مصرف‌کننده جدید معادل صفر خواهد بود.

هنگامی که یک تئوری خلق شد، نمی‌توان افراد را از استفاده از آن منع کرد. این ویژگی‌ها هنگامی که در مقیاس کلان به بحث گذاشته می‌شود دو پیامد خیلی مهم برای رشد اقتصادی در مقیاس کلان به همراه خواهد داشت. اول آنکه، کالا‌های غیررقابتی و نسبتاً استثناپذیر پس از تولید باقی مانده و همچنان بر فرایند رشد اقتصادی تأثیرگذار خواهد بود و بنابراین قابلیت انباشت بدون حد و مرز پیدا می‌کنند برخلاف کالا‌های رقابتی که فاقد چنین خصلتی می‌باشند. نکته دوم، آن است که به محض آنکه حد و مرز قابلیت کار بست آن کالا منتفی می‌شود مسئله سرریزهای دانایی و پیامدهای خارجی ناشی از آن موضوعیت می‌یابد (رومر، ۱۹۹۰: ۷۶).

رومر تصریح می‌کند که گرچه دانش در زمره کالا‌های نسبتاً غیررقابتی و نسبتاً استثناپذیر است اما باید دانست که این ویژگی‌ها برای دانش خصلت‌های ذاتی و ابدی محسوب نمی‌شوند زیرا استثناپذیری از یک سو تابع سطح تکنولوژی موجود و از سوی دیگر، تابع شرایط و ویژگی‌های قاعده بازی جمعی یا نهاد‌های رسمی و غیررسمی است. برای مثال در شرایط کنونی از طریق رمزگذاری برای برنامه‌های کامپیوتر یا وضع قوانین و مقررات مانند کپی‌رایت تا حدودی می‌توان بخش‌هایی از دانایی را نیز استثناپذیر نمود. اما بیان

اقتصادی این مسئله به تعبیر رومر عبارت از واکاوی وضعیت هزینه اجرای استثناکردن دانایی است. بدیهی است اگر هزینه اجرای استثناکردن از ارزش دانایی بالاتر باشد طبیعتاً دانایان از این امر منصرف می‌شوند (رومر، ۱۹۹۰: ۷۶).

مسئله اساسی به لحظه نظری آن است که به محض موضوعیت یافتن سرریزها یا پیامدهای خارجی انگیزه برای انحصار موضوعیت پیدا می‌کند (رومر، ۱۹۹۰: ۷۷).

می‌دانیم که دانایی ماهیتاً خصلت تراکمی و تصاعدی دارد و وضعیت ذخیره دانش موجود نقش تعیین‌کننده‌ای در خلق دانایی دایره‌های جدید دارد (فوری، ۲۰۰۰: ۳).

داگلاس نورث، با توجه به این واقعیت تصریح می‌کند که نه تنها دانایی خصلت تصاعدی و تراکمی دارد و پیشرفت‌های علمی فنی اتکاء خارق‌العاده‌ای به وضعیت ذخیره دانش موجود دارند بلکه به اعتبار مفهوم وابستگی به مسیر طی شده، نشان می‌دهد که ذخیره دانش موجود تا حدود زیادی مسیر بعدی فعالیت‌های ابتکاری را نیز مشخص می‌کند. او در این زمینه تصریح می‌کند که بدون پیشرفت مهندسی، فیزیک و شیمی ایده‌های ابتکاری نهفته در یادداشت‌های بسیار ارزشمند لئوناردو داوینچی تحقق نمی‌یافتند همانطور که اکتشاف پاستور تنها هنگامی امکان‌پذیر شد که با گسترش علم عدسی‌ها ابداع میکروسکوپ صورت پذیرفته بود (نورث، ۱۳۷۹: ۴۸).

به این ترتیب با وارد شدن نهاده دانایی در تابع تولید ما با طیف گسترده‌ای از تحولات روبرو هستیم. لستر تارو، در کتاب ارزشمند «ثروت‌آفرینان» تصریح می‌کند؛ در پایان قرن بیستم و آغاز سده بیست و یکم، شش تکنولوژی جدید یعنی، میکروالکترونیک تکنولوژی اطلاعات، مخابرات و ارتباطات دوربرد، مواد جدید انسان‌ساخته، روبات‌ها و بیوتکنولوژی دست در دست یکدیگر گذاشته‌اند تا دنیای اقتصادی جدید و بسیار متفاوتی بسازند. با پیشرفت علوم پایه‌ای که زیربنای این شش رشته فناوری هستند فناوری‌های تحول‌آفرینی خلق شده‌اند که در اثر آنها پیدایش مجموعه‌ای از صنایع بزرگ رایانه نیمه‌هادی‌ها و لیزر را ممکن ساخته است. به این ترتیب، همین فناوری‌ها امکانات لازم برای احیاء صنایع و رشته فعالیت‌های قدیم را فراهم ساخته است.

خرده‌فروشی در اینترنت جای خرده‌فروشی سنتی را می‌گیرد. تلفن‌های همراه همه جا دیده می‌شوند. کارهای جدیدی قابل انجام است. گیاهان و حیواناتی که محصول مهندسی ژنتیک هستند، دیده می‌شود.



برای نخستین بار در تاریخ حیات بشر تحقق اقتصاد جهانی میسر شده است. به اعتبار مجموعه این دگرگونی‌ها پایه‌های قدیم کامیابی فروریخته در تمام طول تاریخ بشر منشأ کامیابی دستیابی به منابع طبیعی مانند زمین، طلا و نفت بوده است. ناگهان ورق برگشته و دانش به جای آنها نشسته است. این عصر، عصر صنایع انسان‌ساخته بر پایه دانایی و توانایی‌های مغزی است (تارو، ۱۳۸۴: ۲۰-۲۱).

به این ترتیب، استفاده از انسان‌ها به انسانی‌ترین وضعیت خود در طول تاریخ بشر رسیده و انسان‌ها به سمتی می‌روند که فقط از قدرت مغزی آنها استفاده می‌شود و سهم توانایی‌های جسمی انسان‌ها در خلق ارزش افزوده جدید به سمت صفر متمایل می‌شود. این تحول در منزلت انسان به طور همزمان منشأ تحولاتی در مناسبات تولیدی الگوهای تولید، و مؤلفه‌های قدرت ملی شده است. در عرصه الگوهای تولید جهان با پدیده تولید ناب یا تولید منعطف روبرو است که حکایت از آن دارد که در عین حفظ خط تولید در چارچوب نظام تولید انبوه می‌توان هر یک واحد از تولید هر کالا یا خدمتی را متناسب با ذوق و سلیقه و خواست مشتریان معین سامان داد. همانطور که در اثر انقلاب الکترونیکی و انفورماتیکی از فرایند تولید زمان‌زدایی و مکان‌زدایی شده و به این ترتیب، مناسبات و ساختار قدرت در پهنه اجتماعی به نفع صاحبان سرمایه و به ضرر نیروی کار متشکل تغییر می‌یابد. در سطح ملی نیز مؤلفه‌های اصلی توسعه و قدرت ملی دستخوش تغییری بنیادی گشته و عناصر معطوف به قدرت نرم جایگزین مؤلفه‌های سخت قدرت شده‌اند در حالی که تا قبل از نقطه عطف جدید جمعیت، وسعت سرزمین، تعداد نیروهای مسلح، میزان تولید کالاهای استراتژیک و حجم تولید ناخالص ملی مؤلفه‌های اصلی قدرت ملی را تشکیل می‌دادند اکنون وضعیت مردم از نظر میزان استعداد و قابلیت نوآوری، پایه علمی، الگوهای ذهنی، ظرفیت نهادهای اقتصادی اجتماعی و بالاخره نوع رابطه دولت و ملت است که مؤلفه‌های اصلی قدرت ملی را شکل می‌دهد (تلیس و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۷ و ۱۸).

### انقلاب دانایی و عدالت اجتماعی

به طور طبیعی باید انتظار داشت که به موازات تغییر شکل‌هایی که در جایگاه دانایی و نیز ساختار آن پدید می‌آید شاهد تغییر ساختار قدرت در مقیاس‌های جهانی، ملی و منطقه‌ای باشیم. سوزان استرنج، با تفکیک ساختار قدرت در عرصه اقتصاد سیاسی

بین‌المللی به ۴ جزء امور مالی، امور تولیدی، امنیت و دانش، قدرت در اقتصاد سیاسی بین‌المللی را برحسب سطح توانایی هر کشور برای کنترل چهار عرصه مزبور اندازه‌گیری و تحلیل می‌کند و نتیجه می‌گیرد که در اثر انقلاب دانایی عنصر دانش در اقتصاد سیاسی بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا خواهد کرد. گرچه بنا به تصریح او در زمان نگارش کتابش یعنی سال ۱۹۸۸ به طور نسبی این مسئله هنوز مورد توجه کافی قرار نگرفته بود. وی دلیل این امر را پیچیدگی خارق‌العاده ساختار دانش عنوان کرده و تصریح می‌کند که این پیچیدگی موجب می‌شود که حتی صاحب‌نظران علوم اجتماعی هم در تشخیص آنکه به درستی و دقت قدرت دانایی در اختیار چه کسی هست با مشکل روبرو خواهند شد. وی بر این باور است که برای تحلیل ساختار دانش، جامعه علمی با شکاف‌های عمده‌ای روبروست و پر کردن این شکاف‌ها سالیان درازی طول خواهد کشید (استرانگ<sup>۷</sup>، ۱۱۵: ۱۹۸۸).

اما صرفنظر از همه این پیچیدگی‌ها نکات مطرح شده از سوی وی نیز نشان‌دهنده ضرورت انجام ژرف‌کاوی‌های گسترده در این عرصه می‌باشد. از جمله آنکه، به دلایل گوناگون می‌توان نشان داد که انقلاب دانایی جامعه جهانی را در همه سطوح حیات جمعی با ابعاد بی‌سابقه‌ای از نابرابری روبرو خواهد ساخت و این مسئله‌ای است که هم به تعبیر رومر در ذات اقتصاد مبتنی بر دانایی قرار دارد که بازدهی صعودی را محور فعالیت‌های خود قرار داده و هم به اعتبار شواهد تجربی بی‌شمار می‌توان به سهولت جنبه‌هایی از آن را مشاهده نمود.

بحث بر سر این است که با وارد شدن دانایی در تابع تولید انقلاب دانایی به طور همزمان هم با انقلاب بهره‌وری همراه می‌شود و هم به کاهش معنی‌دار دست‌اندرکاران تولید خدمات و کالاها منجر می‌شود. برای مثال؛ مطالعات موجود حکایت از آن دارد که تا سال ۲۰۳۰ تنها ۲ درصد از نیروی کار جهان در سال ۱۹۹۰ برای تولید تمام کالاها و خدماتی که کل تقاضای جهان را تأمین نماید کفایت خواهد کرد. (وینیسینجر<sup>۸</sup>، ۱۵۱-۱۵۰: ۱۹۸۹)

ترکیب همزمان انقلاب بهره‌وری و کاهش دست‌اندرکاران تولید و خدمات از طرف دیگر، با دو پدیده تکمیل‌کننده خود همراه است که آنها نیز هر کدام به گونه‌ای گسترده و عمق نابرابری‌ها را در همه عرصه‌های حیات جمعی تشدید خواهند کرد. این دو پدیده عبارتند از: پیدا شدن یک ساختار جدا شده بازار کار که در آن بخش‌های انطباق‌یافته با

ملاحظات انقلاب دانایی به کلی از سایر بخش‌ها از هر نظر جدا می‌شوند و به طور مشخص آثار آن در دستمزدهای پرداختی به این دو بخش انعکاس می‌یابد. ضمن آنکه کاربست فزاینده دستاوردهای ناشی از انقلاب الکترونیکی و انقلاب انفورماتیکی بخش دانایی را با یک ظرفیت تولیدی نامحدود همراه خواهد ساخت. به این ترتیب آنچه که با عنوان تولید ناب یا تولید منعطف به ابتکار ژاپنی‌ها به دنیا معرفی شد، در اثر انقلاب دانایی روند پرشتابی را به سوی بالندگی طی می‌کند.

در پاسخ به این سؤال که منظور از تولید ناب یا تولید منعطف چیست؟ به سهولت می‌توان گفت هنگامی که ترکیبی از نقاط قوت نظام تولید کارگاهی و نظام تولید انبوه با یکدیگر ادغام می‌شوند تولید ناب موضوعیت می‌یابد اصل موضوعه نظام تولید منعطف عبارت از ترکیب تکنیک‌های جدید مدیریت با تکنولوژی‌های بسیار پیشرفته می‌باشد. در این نظام تولیدی از نظام تولید کارگاهی این نکته اقتباس شده است که کارگران متخصص با استفاده از ابزارهای سنتی و دستی تولید محصولات معینی را برای مشتریان معین تولید می‌کردند در حالی که در نظام تولید انبوه متخصصان با سطوح بالای مهارت اقدام به طراحی یک محصول نموده و کارگران نیمه‌ماهر و با مهارت اندک آن محصولات تولید شده را با تکیه بر ماشین‌آلات و تجهیزات بسیار سرمایه‌بر تولید می‌کنند. در نظام تولید انبوه به این ترتیب، محصولات معین و استاندارد با حجم بسیار بالایی تولید می‌شود. از آنجا که در نظام تولید انبوه ماشین‌آلات بسیار گران‌قیمت هستند مسئله حیاتی برای مدیریت به صفر رساندن زمان توقف ماشین‌آلات است. از همین روست که در نظام تولید انبوه موجودی مواد و کارگران اضافی به عنوان ضربه‌گیرهای احتیاطی در کنار خط تولید حضور دارند تا از کند شدن آهنگ تولید یا توقف کلی آن جلوگیری شود. در این سیستم قیمت تمام شده محصول کاهش چشمگیری پیدا می‌کند، اما تنوع محصولات به حداقل می‌رسد. به این ترتیب می‌توان ادعا نمود که نظام تولید منعطف در همان حال که مزایای تولید کارگاهی و تولید انبوه را با یکدیگر ترکیب می‌نماید به طور هم‌زمان هزینه‌های بالای تولید کارگاهی و انعطاف‌ناپذیری تولید انبوه را نیز مهار می‌سازد. (وماک،<sup>۹</sup> ۱۳: ۱۹۹۰)

در مورد بازار کار تفکیک شده نیز به سهولت می‌توان نشان داد که از یک طرف کارکنان شاغل در بخش دانایی با روند فزاینده افزایش دستمزد روبرو هستند در حالیکه کارکنان شاغل در بخش‌های عادی اقتصاد با روند کاهنده دستمزد روبرو هستند. برای

مثال؛ براساس تجربه آمریکا تنها در یک دوره ده‌ساله درآمد کارکنان بخش دانش از ۱۲۰ هزار دلار در سال ۱۹۷۹ به حدود ۱۵۰ هزار دلار در سال ۱۹۸۹ افزایش یافته است در حالی که درآمد ۲۰ درصد از پایین‌ترین سطوح درآمدی در همین دوره از ۹۹۹۰ دلار به ۹۴۳۱ دلار رسیده است.

به موازات این تحول، ثروتمندان آمریکایی در دهه ۱۹۸۰ به قیمت کاهش دستمزد و کم شدن مزایا و حذف بخش مهمی از مشاغل کارگران عادی آمریکایی فوق‌العاده ثروتمند شدند به طوری که تعداد میلیونرها و میلیاردرها در این دهه به سطح بی‌سابقه‌ای رسید. در سال ۱۹۸۸ آمارها حکایت از آن دارد که حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر صاحب درآمدی بیش از یک میلیون دلار در سال بوده‌اند که این میزان ۱۸۰ هزار نفر از تعداد این افراد در سال‌های اولیه دهه ۱۹۷۰ بیشتر بوده است. در فاصله ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ تعداد میلیاردرها از ۲۶ خانواده در سراسر آمریکا به ۵۲ خانواده افزایش یافت. (فوربس، ۱۰۶، ۱۹۸۷)

یک مقایسه اجمالی می‌تواند به نحو مناسب اهمیت فزاینده بخش دانش در فرایند تولید را آشکار سازد. در سال ۱۹۲۰، ۸۵ درصد از هزینه تولید یک اتومبیل به جیب کارگران و سرمایه‌گذاران می‌رفت. در سال ۱۹۹۰ سهم این دو گروه به کمتر از ۶۰ درصد رسید و مابقی به طراحان، مهندسان، مدل‌سازان، برنامه‌ریزان، استراتژیست‌ها، متخصصان مالی، مقامات اجرایی، وکلا، مسئولان امر تبلیغات و بازاریاب‌ها اختصاص داده شد. هر قدر که سهم دانایی بالاتر می‌رود این نسبت به نفع بخش دانش تغییرات محسوسی را نشان می‌دهد. برای مثال؛ صنعت تولید نیمه‌هادی‌ها یکی از بخش‌هایی است که بالاترین سطوح کاربست دانایی را در آن شاهد هستیم.

برآوردهای موجود نمایانگر این واقعیت است که تنها کمتر از ۳ درصد از قیمت یک تراشه به جیب صاحبان مواد خام و انرژی می‌رود. ۵ درصد از قیمت آن نصیب کسانی می‌شود که ماشین‌آلات، تجهیزات و تأسیسات را در اختیار دارند. ۶ درصد آن به نیروی کار معمولی داده می‌شود و بالغ بر ۸۵ درصد آن به متخصصان طراحی و خدمات مهندسی و حق بهره‌برداری و امتیاز مالکیت اختصاص داده می‌شود. (ریچ، ۱۰۴، ۱۹۹۲)

از همین روست، که لستر تارو، با اشاره به وضعیت مالی بیل گیتس به عنوان ثروتمندترین مرد جهان، در سال ۱۹۹۸ تصریح می‌کند که ارزش خالص دارایی او در پایان سال مزبور بالغ بر ۸۳ میلیارد دلار بوده که معادل ثروت ۱۱۰ میلیون آمریکایی حاضر در پایین‌ترین

حد ثروت در آن کشور بوده است. وی ادامه می‌دهد که بیل‌گیتس نماد ثروت عظیمی است که در پایان قرن بیستم در دوران سومین انقلاب صنعتی پدید آمده است به طوری که اگر قدر مطلق اعداد مبنای سنجش قرار گیرد، ثروت بیل‌گیتس دو برابر ثروت راکفلر خواهد بود گرچه نسبت به اندازه اقتصاد در زمان‌های خود ثروت راکفلر ۱۳ برابر ثروت بیل‌گیتس بوده است (تارو، ۱۳۸۴: ۴۲).

بدیهی است که هنگامی که این روندها میان گروه کشورهای پیشرفته صنعتی با گروه کشورهای در حال توسعه مورد مقایسه قرار می‌گیرد، ابعاد این شکاف حیرت‌انگیز و فزاینده به کلی متفاوت بوده و به طور طبیعی چشم‌اندازهای نگران‌کننده‌تری را در معرض نمایش قرار می‌دهد. در این زمینه کفایت توجه داشته باشیم که یکی از مهمترین پارادوکس‌های کشورهای در حال توسعه در مقیاس جهانی صرف نظر از سطوح نسبتاً پایین انطباق اقتصاد آنها با ملاحظات دانایی از این زاویه قابل تأمل خواهد بود که از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۱۰، ۴۰ درصد به نیروی کار جهان اضافه می‌شود، پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که در حالی که ۹۵ درصد رشد نیروی کار جهانی در این کشورها یعنی کشورهای در حال توسعه اتفاق می‌افتد، تنها ۱۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌هایی که در مقیاس جهانی صورت می‌پذیرد به این گروه تعلق دارد. (سامر<sup>۲</sup>، ۵: ۱۹۹۱) هنگامی که به این واقعیت توجه کنیم که همین سهم ۱۵ درصدی نیز به طرز غیرمتعارفی به صورت نابرابر میان گروه کشورهای در حال توسعه در مقایسه با اکثریت قریب به اتفاق آنها توزیع شده است شدت خطیر بودن مسئله بهتر درک خواهد شد.

شاهد یوسف و جوزف استیگلیتز در مقاله ارزشمند خود به نام «مسائل توسعه: حل شده و حل نشده» نشان داده‌اند که این مسئله چگونه همچون شمشیر داموکلس بر بالای سر کشورهای در حال توسعه قرار داشته و با ایجاد تنش‌های شدید در درون کشورهای در حال توسعه آنها را به تجزیه ملی تهدید می‌کند و در میان کشورهای جهان نیز کسانی که به موقع این تحولات و اقتضائات آن را درک نکنند را به سمت بی‌سابقه‌ترین سطوح حاشیه‌ای شدن پیش می‌راند (یوسف و استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۲۹۶ و ۲۹۵).

این دو در مقاله خود نشان می‌دهند که در کشورهای آمریکای لاتین بیش از ۷ درصد تولید ناخالص داخلی هزینه‌ای است که این خشونت‌ها که حاصل نابرابری‌های درون و بین کشوری است هر ساله به اقتصادهای در حال توسعه آمریکای لاتین تحمیل می‌کند

ضمن آنکه رقم مشابه برای کشورهای جنوب آفریقا معادل ۶ درصد تولید ناخالص داخلی آنهاست (یوسف و استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۳۱۰).

### انقلاب دانایی، توسعه نابرابری و نهادها

پیشتر درباره ابعاد گوناگون اثرات نابرابری بر توسعه ملی بحث شد و مشخص گردید که نابرابری بزرگترین دشمن پایداری و بالندگی است. بنابراین طبیعی است که به موازات افزایش چشمگیر نابرابری‌ها در اثر انقلاب دانایی که همه عرصه‌های حیات جمعی را در معرض عوارض سوء نابرابری قرار می‌دهد، مسئله نهادها اهمیت خارق‌العاده‌ای پیدا کنند و مطالعه درباره نهادها به مثابه قلب پژوهش‌های اقتصادی اجتماعی قرار گیرد.

در طی ربع قرن گذشته بیش از ۵۰ درصد اقتصاددانان بزرگی که به دریافت جایزه نوبل اقتصاد نائل شده‌اند از میان کسانی انتخاب گردیده‌اند که از نظر زمینه مطالعات و پژوهش‌های خود در حوزه اقتصاد نهادگرا متمرکز بوده‌اند. این واقعیت به خوبی نشان می‌دهد که چگونه کشورهای پیشرفته صنعتی با زیر ذره‌بین گذاشتن مسئله نهادها و در راستای حداکثرسازی ظرفیت نهادی خود برای مواجهه خردورزانه با مسئله نابرابری‌های ناشی از انقلاب دانایی عمل کرده‌اند. مهمترین مؤلفه برخورد خردورزانه با این مسئله عبارت از آنست که در جستجوی راه‌حلی‌هایی برآیم که جامعه جهانی در عین برخورداری از دستاوردهای انقلاب دانایی خسارت‌های وارده از ناحیه خصلت نابرابرساز این انقلاب در همه عرصه‌های حیات جمعی را به حداقل برساند.

از آنجا که نهادگرایان از نوعی اتفاق نظر در این زمینه برخوردارند که در شرایط بازدهی صعودی و گسترش و تعمیق نابرابری‌ها نهادها اهمیت می‌یابند. یکی از دلایل تبدیل شدن نهادگرایی به یک برنامه پژوهشی جهانی به انقلاب دانایی و بازدهی صعودی ناشی از آن باز می‌گردد، اما همه مسئله این نیست. واقعیت آن است که در اثر کوشش‌های ارزنده نهادگرایان تاریخی به روشنی مشخص شده است که در طول تاریخ بشر نحوه تعریف تضمین و اجرای حقوق مالکیت نقش تعیین‌کننده‌ای در سرعت و شتاب توسعه داشته است به طوری که سطح توسعه و نیز یکی از مهمترین دلایل توضیح‌دهنده وضعیت عملکرد اقتصادی متفاوت کشورهای جهان همانا وضعیت حقوق مالکیت در میان آنها است.

واقعیت آن است که در اثر انقلاب دانایی قاعده بازی اقتصادی در حال تجربه کردن مجموعه‌ای از تغییرات بنیادی است. همانطور که در حوزه‌های فرهنگ و سیاست و اجتماع نیز انقلاب دانایی در حال ایجاد تغییرات وسیع در قاعده بازی در عرصه‌های مزبور است. نهادها بنا به تعریف، قاعده بازی جمعی را در همه عرصه‌های حیات جمعی انسان‌ها نمایان می‌سازند. بنابراین یکی دیگر از دلایل مهم توجه گسترده و همه‌جانبه به نهادها در عصر دانایی، اجتناب‌ناپذیری تغییرات نهادی بنیادی به ویژه در زمینه تعریف تضمین و اجرای حقوق مالکیت در اثر انقلاب دانایی مربوط می‌شود.

بدیهی است به واسطه پیچیدگی‌های خارق‌العاده تعریف، تضمین و اجرای حقوق مالکیت در عرصه دارایی‌های فکری طراحی چارچوب‌های نهادی جدید به گونه‌ای که مشوق‌انگیزه‌های دانایی باشند و تا سرحد ممکن درونی‌سازی پیامدهای خارجی دانایی را امکان‌پذیر سازند، امری بسیار خطیر است که تنها با بسیج حداکثر ظرفیت‌های علمی و مهارتی و تجربی انسان‌ها قابل تحقق است. همانطور که لستر تارو به درستی اشاره کرده است، در تمام طول تاریخ مهمترین منشأهای کامیابی دستیابی به منابع طبیعی مانند زمین، طلا، نفت و تجهیزات سرمایه‌ای بوده است که ویژگی مشترک همه آنها آن بود که در زمره دارایی‌های ملموس محسوب می‌شده‌اند.

اگر به این نکته توجه داشته باشیم که یکی از مهمترین نقاط ضعف بیش از دو سوم کشورهای در حال توسعه کنونی آن است که حتی هنوز هم در زمینه تعریف، تضمین و اجرای حقوق مالکیت در عرصه دارایی‌های ملموس با دشواری و چالش‌های جدی روبرو هستند، ابعاد پیچیدگی و درجه خطیر بودن پیشبرد صحیح امر تعریف، تضمین و اجرای حقوق مالکیت فکری بهتر درک خواهد شد.

سومین وجه مهم اهمیت یافتن نهادها در عصر دانایی به یکی دیگر از پیامدهای انقلاب دانایی مربوط می‌شود و آن هم عبارت از ظهور شکل‌های جدیدی از رقابت است که با الگوهای استاندارد نئوکلاسیکی رقابت بین بنگاه‌ها به کلی تفاوت دارد. به نظر می‌رسد این جمله مهم لستر تارو، که در عصر انقلاب‌های انفورماتیکی و الکترونیکی کشورها تجزیه و بنگاه‌ها در یکدیگر ادغام می‌شوند (تارو، ۱۳۸۴: ۳۷) به اندازه کافی در این زمینه گویا باشد. زیرا ادغام گول‌های بزرگ دنیا را با نوعی جدید و به کلی متفاوت از الگوی رقابت نئوکلاسیکی روبرو ساخته است.

پیش تر دیدیم که نیروهای نابرابرساز انقلاب دانایی چگونه پتانسیل خشونت و تجزیه طلبی را در کشورهای در حال توسعه افزایش می دهد و تقارن این پدیده با ادغام هایی که طی دو دهه گذشته در میان بزرگترین غول های صنعتی جهان صورت پذیرفته است خصلت تناقض آلود مسئله را به اندازه کافی روشن می سازد. بدون تردید رقابت در چنین شرایطی اگر همراه با نهادهای کارآمد تنظیم کننده نباشد، می تواند کشورها و بنگاه ها را با سرعت و شتاب کم سابقه ای به سمت اضمحلال هدایت کند. اما براساس توافق همگانی قرار است که ما از دستاوردهای مثبت انقلاب دانایی استفاده کنیم و در عین حال هزینه های آن را نیز به حداقل برسانیم و این تنها از عهده یک ساختار نهادی کارآمد برمی آید. در کنار این مجموعه عوامل متغیرهای مهم دیگری نیز هستند که توجه به نهادها را در عصر دانایی اجتناب ناپذیر می سازند اما به واسطه آنکه ارتباط آنها با مسئله نابرابری به این درجه از اهمیت نیست از ذکر آنها خودداری می شود.

### سخن پایانی

ملاحظه گردید که در عصر دانایی به دلایل بیشماری نهادها اهمیت می یابند تا تعادل توازن، عدالت اجتماعی و پایداری را تضمین کنند. اما دلایل و ابعاد اهمیت نهادها برای گروه کشورهای صنعتی که بخش دانایی در آنها بخشی نسبتاً فریه و بالنده است با کشورهای در حال توسعه تا حدود زیادی تفاوت دارد. این تفاوت ها به نوبه خود به ویژه برای نظام های سیاست گذاری در کشورهای در حال توسعه از اهمیت خارق العاده ای برخوردار است و می بایست در فرصتی دیگر به آنها پرداخته شود.

در اینجا تنها به ذکر این نکته بسنده می شود که با اهمیت بی سابقه انسان ها در عصر دانایی و نقش منحصر به فرد آنها در خلق ارزش افزوده جدید در بخش های دانش بر استفاده از فرصت های ناشی از انقلاب دانایی و مصون ماندن از عوارض و تهدیدهای آن در یک کشور در حال توسعه تنها در صورتی امکان پذیر است که تغییرات بنیادی در نگرش به انسان ها و منزلت آنها و ارزش مشارکت آنها در فرایندهای تصمیم گیری و تخصیص منابع به درستی درک شود در غیر این صورت روندهای اضمحلال در جوامعی که اهتمام خردورزانه و عالمانه به ترکیب خردمندانانه عدالت و آزادی در سیاست گذاری های خود ندارند، اجتناب ناپذیر خواهد بود.



ضمن آن‌که به هر حال، برای مهار عوارض بیشمار و بسیار تأثیرگذار گسترش و تعمیق همه انواع شناخته شده نابرابری‌ها، تنظیم‌گری عادلانه به مثابه مهمترین عنصر برای ایجاد پایداری در نظام‌های اقتصادی اجتماعی ظاهر خواهد شد و از همین زاویه است که طی دو سه دهه گذشته ملاحظه می‌گردد چگونه عدالت اجتماعی تبدیل به دغدغه محوری نظریه پردازان علوم اجتماعی شده و رویکردهای میان رشته‌ای بی‌شمار در حال مشخص کردن نسبت اخلاق با اقتصاد، سیاست، اجتماع و ... می‌باشند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- Malthus
- ۲- Carr
- ۳- Mandeville
- ۴- Cornia
- ۵- Romer
- ۶- Foray
- ۷- Strange
- ۸- Winpisinger
- ۹- Womack
- ۱۰- Forbes
- ۱۱- Reich
- ۱۲- Summer

### منابع فارسی:

- استیگلیتز جوزف، یوسف شاهد، مسائل توسعه: حل شده و حل نشده در: پیشگامان اقتصاد توسعه آینده در چشم انداز، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- تارو، لستر، آینده سرمایه‌داری، ترجمه عزیز کیاوند، نشر دیدار، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- تارو، لستر، ثروت آفرینان، ترجمه عزیز کیاوند، انتشارات فراه، چاپ دهم، تهران، ۱۳۸۴.
- تلیس و دیگران، سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی، ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. انتشارات ابرار معاصر، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳.
- میردال، گونار، طراحی برای مبارزه جهانی با فقر، ترجمه قهرمان قدرت‌نما، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵.
- نورث، داگلاس سی.، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.

### منابع انگلیسی:

- Carr, E. H. (1951), the new Society, macMillan.
- Cornia, Giovanni Andrea (1999), Liberalization, globalization and Income Distribution World institute for Development economics Research, Helsinki Finland.
- Foray, Dominique (2000), "The remarkable Properties of Knowledge as an Economic Good", Imri, Paris.
- Forbes (1987), The 400 richest – People in America, October 26.
- Malthus, Thomas Robert (1970), An Essay on the principle of Population/ed Anthony Flew, Penquin.
- Mandeville, Bernard (1970), The Fable of the bees, ed phillip Harth, penquin.
- Reich, Robert (1992), The work of Nations: preparing Our Selves for 21 century capitalism (New York: Random House)
- Romer . P.(1990), "Endogenous Technological Change", Journal of Political Economy, Vol: 98, No:5.
- Strange S. (1988), An eclectic Approach. In Murphy C.&R. Tooze (eds) The new International Political Economy Boulder Co: Lynne Rienner.
- Summers, Lawrence (1991), Research Challenges for Development Economists Finance and Development 28 (3,September)
- Winpisin Ger, (1989), William W, Reclaiming our Future (Boulder: West view Press.
- Womack (1990), James Jones; Daniel and Ross, Daniel, The machine that changed the world (New York: macmillann Publishing)